

## بررسی تطبیقی آرکی تایپ شخصیت‌های اسفندیار و آشیل

دکتر ابراهیم استاجی<sup>۱</sup>

جواد صدیقی لیقوان- قدسی براتی- مسلم رجبی<sup>۲</sup>

### چکیده

حماسه‌های سترگ فردوسی و هومر «شاهنامه و ایلیاد و ادیسه» از لحاظ عناصر داستانی و محتوایی وشگفت‌انگیزی؛ از بزرگترین حماسه‌های جهان می‌باشد که از بسیاری جهات درخور تحقیق تطبیقی می‌باشد؛ اسفندیار در شاهنامه «فردوسی» و آشیل (اخیلوس) در ایلیاد «هومر» از جهت‌های مختلف قابل بررسی است؛ همانگونه که عمر آخیلوس یونانی همواره در کشمکش و جنگ و جدل می‌گذرد، عمر کوتاه اسفندیار هم در جنگ و لشکرکشی و کشمکش سپری می‌شود؛ هم-چنین عمر کوتاه هر دو (اسفندیار- آشیل) سرشار از پیروزی و درخشندگی است.

اسفندیار با وجودی که هم شاهزاده است و هم جهان پهلوان - هر چند چندان خوشبخت نیست- در هوا و هوس پادشاهی ناکام به دست رستم جهان پهلوان کشته می‌شود و آشیل هم ناکام به دست «پاریس» به هلاکت می‌رسد. در این مقاله، برآنیم تا شخصیت‌های اسفندیار و آشیل دو قهرمان اصلی آن (اسفندیار و آشیل) را مورد کنکاش و بررسی قرار دهیم.

کلیدواژه‌ها: اسفندیار، آشیل، فردوسی، هومر، آرکی تایپ

### مقدمه:

ادبیات هر کشور نشانگر فرهنگ، تاریخ، پیشینه‌ی ادبی و فرهنگی آن کشور به حساب می‌آید؛ این امر زمانی آشکار می‌شود که ادبیات دو کشور متفاوت مورد بررسی قرار گیرد. «ارتباط گسترده با سایر کشورها و کنجاوی روز افزون انسان متجدد مبحث تازه‌ای را به نام ادبیات تطبیقی، وارد قلمرو ادبی کرده است؛ که آن عبارت است از مقایسه و سنجش ادبیات ملی با ادبیات سرزمین‌های دیگر» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰، ۲۶۸)

یا به بیان دیگر «هم چنین بررسی اینکه این ادبیات چه چیزهایی را از ادبیات سایر ملل وام گرفته و چه چیزهایی به آنها بخشیده است.» (ندا، ۱۳۸۰، ۱۰)

۱- عضو هیأت علمی و استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

۲- دانشجویان دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری javad.sadigi@gmail.com

محقق باید در پژوهش آثار تطبیقی بدون جانبداری و طرفداری آثار تحقیقی را مورد بررسی قرار دهد تا در انتهای کار معلوم شود که کدام کشور از کشور دیگر تاثیر پذیرفته است. بدیهی است که هر کشوری که دارای ادبیات غنی و پیشینه‌ی دیرینه‌ای باشد تأثیرش در ادبیات کشورهای دیگر بیشتر خواهد بود و سایر کشورها از ادبیات آن کشور تأثیر خواهد پذیرفت. پژوهشگران قلمرو ادبیات تطبیقی برای پژوهش آثار دیگر کشورها چاره‌ای جز آشنایی به زبان ملل دیگر ندارند و این جاست که اهمیت ترجمه مشخص می شود.

### آرکی تایپ:

آرکی تایپ بر گرفته از واژه ی «آرکه تیپوس» (Archetypos) است. «این واژه در زبان یونانی به معنی مدل یا الگو یی بوده است که چیزی را از روی آن می‌ساختند. مترجمان فارسی زبان، معادل‌های مختلفی چون: صورت ازلی، کهن الگو، صورت نوعی، نهادینه را برای این واژه پیشنهاد داده‌اند.» (انوشه، ۱۳۷۶: ذیل واژه)

**تاریخچه آرکی تایپ:** جیمز فریزر، مردم شناس انگلیسی در کتاب "شاخه ی زرین" آرکی تایپ را در «الگو های قدیمی اساطیری و مناسک که در افسانه‌ها و آیین و رسوم اقوام مختلف به چشم می‌خورد ردیابی می‌کند.» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۷۸)

از نظر یونگ مراد از آن «افکار غریزی و تمایل به رفتارها و پندارهایی است که بر طبق الگو های از پیش مشخصی، به صورت فطری و ذاتی در نوع انسان وجود دارد. او این اصطلاح را به معنی تصاویر نخستین و لایه‌های رسوبین روانی به کار می‌برد. یعنی اشکال و صور متکرری از تجربیات زندگانی پدران باستانی ما که به ناخودآگاه عمومی بشر به ارث رسیده است و در اساطیر، مذاهب، رؤیاهای، تخیلات و آثار ادبی رخ می‌نماید.» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۷۹)

یونگ که مطالعات خود را بیشتر در بخش ناخودآگاه ذهن متمرکز کرده بود، برای آن دو گونه در نظر گرفته بود: ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی. به عقیده‌ی او «ناخودآگاه جمعی میراثی است از دوره‌های نخستین زندگی بشر که در حافظه‌ی تاریخی انسان‌ها ثبت شده است و همه‌ی مردم در آن سهیم هستند و البته اسطوره را مهم ترین تجلی‌گاه ناخودآگاه جمعی می‌داند.» (همان)

بنابراین پرداختن به اساطیر و آثار سمبولیک در ادبیات می‌تواند در شناخت ناخودآگاه جمعی مفید و مؤثر باشد. تاجایی که "ماد بودکین" در سال ۱۹۳۵ میلادی با نوشتن کتاب "الگوهای صورت اساطیری در شعر"، آرکی تایپ را وارد نقد ادبی کرد و نشان داد که بسیاری از آن‌ها در آثار مختلف ادبی تکرار می‌شوند.

مهمترین آن‌ها عبارتند از: «۱- مرگ و زندگی دوباره ۲- معراج به آسمان ۳- تصویر بهشت و دوزخ ۴- زنان جادوگر ۵- قهرمانان آشوب گر ۶- جستجوی پدر و...» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۷۸)

پرداختن به هر کدام از این کهن الگو ها در ادبیات بدون شک مستلزم وقت و مطالعه‌ی فراوان در آثار بی شمار ادبی است زیرا درون مایه‌ها، شخصیت‌ها و پیرنگ‌های بسیاری از این آثار، زاییده‌ی کهن الگوها هستند.

### زیست‌گاه و خاستگاه فردوسی:

«استاد بزرگ بی‌بدیل، حکیم ابوالقاسم، منصور بن حسن فردوسی طوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران و یکی از شاعران مشهور عالم و ستاره‌ی درخشنده‌ی آسمان ادب فارسی و از مفاخر نامبردار ملت ایران است، که به سبب همین عظمت مقام و مرتبت، سرگذشت او مانند دیگر بزرگان دنیای قدیم، با افسانه‌ها و روایات مختلف در آمیخته است. مولد او قریه‌ی باژ از قراء ناحیه‌ی طابران (یا: طبران) طوس بوده، یعنی همان جا که امروز آرامگاه اوست، و او در آن ده، در حدود سال ۳۳۰-۳۲۹ هجری، در خانواده‌ی از طبقه‌ی دهقانان چشم به جهان هستی گشود.» (صفا، ج ۱، ۱۳۷۷: ۱۱۶)

در مورد نام کوچک فردوسی، در کتاب «فردوسی و شاهنامه» اثر پروفسور امین چنین آمده است: «در منابع و متون ادبی و تاریخی نزدیک به دوره‌ی حیات فردوسی، آگاهی‌های کافی از زندگی و خاستگاه او در دست نیست. آن چه از آن متون برمی‌آید، این است که کنیه‌ی او ابوالقاسم و شهرت او فردوسی بوده است. نام کوچک او به احتمال متاخرم به یقین، «حسن» است، چنان که در عجایب‌المخلوقات (نوشته‌ی اواسط قرن ششم هجری)، تاریخ‌گزیده، تذکره‌الشعرا دولت‌شاه و مجمع‌الفصحای هدایت، بدان تصریح شده است؛ هر چند در ترجمه‌ی عربی شاهنامه به دست قوام‌الدین ابوالبراهیم بنداری اصفهانی (۶۴۳-۵۸۶ ه.ق) نام کوچک فردوسی «منصور بن حسن» و در منابع دیگر «علی» ذکر شده است. بنابراین، از همه‌ی آن روایات پراکنده، می‌توان به قول مؤلف عجایب‌المخلوقات که از همه‌ی قدیمی‌تر است، بیش‌تر اعتماد کرد و نام فردوسی را «حسن» و نام پدر او را «علی» دانست. در کنیه‌ی فردوسی (ابوالقاسم) نیز شک و شبهه‌ی نیست.» (امین، ۱۳۸۹: ۳۰)

استاد اسلامی ندوشن، فردوسی را از دهقانان می‌داند و آن‌ها را در آن دوران چنین کسانی می‌داند: «نظامی عروضی، فردوسی را از دهقانان طوس می‌داند. دهقانان، از ایرانیان اصیل بوده‌اند؛ طبقه‌ی توانگر، یا نیمه توانگر که پیوستگی خود را با ایران گذشته حفظ کرده بودند. اینان، بازمانده‌ی دهقانان دوره‌ی ساسانی بودند و در عصر طاهریان و سامانیان در نزد حکام احترام و نفوذی داشتند. دهقانان، در واقع، نگاهبانان ستن باستانی کشور و واسطه‌ی پیوند ایران بعد از اسلام به شمار می‌رفتند. این معنی، از خود شاهنامه نیز به خوبی روشن می‌شود، در آن جا که فردوسی، هنگام نقل روایات، از «دهقان پیر» و «دهقان چاچ» یاد می‌کند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۶۹: ۵۰)

### شاهنامه یا حماسه‌ی ملی:

در مورد کتاب سترگ شاهنامه این گونه باید گفت که: «شاهنامه، از جهت گونه یا ژانر (Gener) ادبی، حماسه (Epic) است. یعنی داستان‌هایی با زمینه‌ی قهرمانی که جنگ‌ها، سرگذشت دلیری‌ها و افتخارات ملی یا دینی را روایت کنند. حماسه‌ی ملی، نوعاً، اسطوره‌گونه‌ی حاکمی از خرق عادت و افسانه‌های اغراق‌آمیز متعلق به دوران ماقبل تاریخ است که چگونگی تدوین قومیت مردم یک سرزمین را همراه مظاهر زندگی یک ملت را در ارتباط‌های متقابل با ملل و اقوام دیگر در فجر تمدن بشری در دورترین دوران‌ها روشن می‌کند.» (امین، ۱۳۸۹: ۲۳)

تا آنجا که: «شاهنامه، حماسه‌ی ملی همه‌ی اقوام ایران بزرگ و کارنامه‌ی تمدن دراز آهنگ و آیینی‌های کوشش‌ها، دانش‌ها، بینش‌ها و فرهنگ نیاکان ماست. هر ملت متمدن بزرگی، حماسه‌ی ملی دارد. برای مثال، ایلیداد هومر (Homer) (حدود ۷۵۰ ق.م)، هم حماسه‌ی ملی یونان باستان است؛ با این امتیاز که اولاً، متن شاهنامه سپس از گذشت هزار سال از پایان یافتن سرایش آن (به خلاف ایلیداد که برای یونانیان امروز قابل فهم نیست) برای ما قابل فهم است و ثانیاً، قهرمان ایلیداد یعنی آشیل (Aeschylus)، فقط یک رزمنده‌ی روئین‌تن شبیه اسفندیار است، اما رستم قهرمان شاهنامه، از جهت

آداب و اخلاق و فرهنگ و جوان مردی و انسانیت هم، انسانی نمونه و آرمانی ست. و به همین دلیل نولد گفته است؛ ایلید، در برابر شاهنامه، کتابچه‌یی بیش نیست و تنها شکسپیر با فردوسی برابری می‌کند.» (امین، ۱۳۸۹: ۲۳)

استاد مرتضوی، در کتاب «فردوسی و شاهنامه» ی خود، در باب اثبات عظمت و اهمیت آثار ایرانی می‌فرماید: «بنده، اصولاً برای اثبات اهمیت و عظمت آثار ایرانی، اعم از فردوسی و دیگران معتقد و علاقمند به استشهاد از مستشرقان و استناد به نظر بیگانگان نیستم و این شیوه را، که تقریباً در محیط فرهنگی و علمی ایران، از دیرباز تاکنون شایع بوده، نمی‌پسندم و ناشی از عقده‌ی حقارت و خود کم‌بینی می‌دانم، ولی در موارد معینی، مثل مقایسه‌ی آثار بزرگ ایرانی با آثار جهانی، چون اروپاییان طبعاً با تعصبی که دارند، نمی‌توانند به آسانی و سادگی برتری اثری از مشرق زمین را نسبت به آثار معتبر و بزرگ خود بپذیرند.» (مرتضوی، ۱۳۸۵: ۴۶)

### عصر زندگی هومر:

نفیسی در مقدمه ترجمه ایلید می‌نویسد: «سراینده‌ای که ایلید و اودیسه را سروده پیداست که از دوران پهلوانی دور بوده و خود در زمانی می‌زیسته که مردم حسرت آن روزگاران پر از شگفتی و دلآوری را می‌خورده‌اند. بدین گونه پیداست که هومر در همان زمانی که این وقایع روی می‌داده نمی‌زیسته است. هرودت مورخ معروف می‌گوید: «به عقیده‌ی من هومر و هزیود تنها چهار صد سال پیش از من زیسته‌اند.» (نفیسی، ۱۳۸۹: ۸)

در مورد زندگی هومر باید گفت که: «هومر معاصر لیکورگ، قانون‌گذار معروف اسپارت (Sparte) بوده که در قرن نهم پیش از میلاد زیسته است، و بدین حساب سه قرن پس از تصرف شهر تروا، در جهان بوده است. دانشمندانی که رای‌شان مصاب‌تر است، عقیده دارند که زندگی او را باید اندکی بالاتر از زمان لیکورگ برد و در حدود هزار سال پیش از میلاد قرار داد.» (همان)

در کتاب «تاریخ ادبیات جهان»، درباره‌ی زندگی هومر می‌خوانیم: «از زندگی هومر حماسه‌سرای بزرگ یونان (حیات در حدود ۸۵۰ ق.م.) اطلاعات کمی به ما رسیده است. او به زبان یونیبایی شعر می‌سرود و لذا احتمالاً در منطقه‌ی یونیا می‌زیسته است. آن طور که گذشتگان حکایت کرده‌اند، هومر نابینا و زادگاهش از میر یا خیوس بوده است؛ ولی به احتمال قوی در ناحیه‌ی یونیا، در آسیای صغیر به دنیا آمده است.» (رضایی، ج ۱، ۱۳۷۳: ۵۵)

در گوشه‌ای از کتاب‌ها، به هومر، به عنوان مربی تمام یونانیان اشاره شده است: «افلاطون می‌گوید، در زمان او بیشتر مردمان هومر را مربی همه‌ی یونانیان می‌دانستند. از آن تاریخ، دایره‌ی تأثیر این شاعر، از مرزهای یونان بسی فراتر رفته است.» (لطفی، ۱۳۷۶: ۸۰)

درباره‌ی هومر و ایلید و اودیسه، همواره دو پرسش مطرح بوده است: «۱) آیا این دو منظومه، هر دو سروده‌ی هومر است؟ ۲) آیا هومر سراینده‌ی بخش‌هایی از ایلید یا اودیسه است؟ این پرسش‌ها را نخست کسنون و هلانیکوس مطرح کردند و هنوز هم مطرح است. بحث تفکیک‌گرایان مبتنی بر تفاوت‌های دو منظومه از لحاظ سبک بیان، پختگی، لحن، تمایلات مذهبی و کیفیت هنری است. مخالفان این نظریه آرسیتیا رخوس (در حدود ۲۲۲ تا ۱۵۰ ق.م.) بود. قضایا را چنین تبیین می‌کردند که اودیسه تقریباً مدت‌ها بعد از ایلید سروده شده و گذشته از این شباهت‌های میان دو منظومه به مراتب برجسته از تفاوت‌های آن‌هاست.» (رضایی، ج ۱، ۱۳۷۳: ۵۵)

و نظر پایانی و تایید شده درباره‌ی هومر و آثار او عبارتست از: «عقیده‌ای که تقریباً مورد قبول همگان قرار گرفته است؛ این که هومر منابع بسیار در کار آورده آنها را یکدست کرده و سپس به صورت دو منظومه بازسازی کرده است. محتمل است که بعدها دخل و تصرفاتی در آن صورت گرفته باشد.» (همان: ۷۶)

### تحلیل شخصیت اسفندیار، از دیدگاه صاحب‌نظران:

استاد ندوشن در این مورد می‌گوید: «اسفندیار، هم شاهزاده است و هم جهان پهلوان. دو صفتی که در شاهنامه جز او در کس دیگری جمع نشده است. از موهبت رویین تنی نیز برخوردار است؛ بنابراین، اسفندیار یگانه‌ی روزگار است و با این حال، نه چندان خوشبخت. عمرش کوتاه است و همین عمر کوتاه هم، سراسرش در کشمکش می‌گذرد؛ چون تنها آرزوی این است که پادشاه بشود و نمی‌شود، در نتیجه ناکام می‌میرد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۲۷)

در کتاب دو خورشید رخشان، آمده است: «اما امتیاز اسفندیار، به دلیل برخورداری از مواهبی همچون رویین تنی، گذر از هفتخوان و جنگ‌های بزرگ، روح رویین و لطیف، نگرش عمیق، مهرورزی، نژادگی، پروردگی و آینده‌نگری است که این پهلوان را به اوج قلّه‌های حماسی نزدیک می‌کند.» (مبارک‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۲)

از جمله‌ی ویژگی‌ها و امتیازهای اسفندیار، آن است که وی در آستانه‌ی مرگ نیز حقیقت کلی و جهانی است: «خردمندی بیناست، فارغ از تعصب دین و شهوت شهرپاری. گویی آنگاه که چشمه‌های جاودانه فرو بسته می‌شود، درست در همان دم، ناگهان چشم دلش گشوده می‌گردد. در چنین زمانی، همه‌ی دل مشغولی‌های زندگی گذران ناچیز است. در برابر ابدیت مرگ، یا به هنگام گذر از زندگی که تن و روان باید چون ریگی در ژرفای زمین خفته و خاموش بماند، ای بسا که آدمی از همه‌ی خواست‌ها و آرزوهای زشت و زیبای این جهانی آزاد باشد. تاکنون همیشه همین خواست‌ها و آرزوها بود که با وجود او یگانه بود، همان وجود او بود.» (مسکوب، ۱۳۸۵: ۹۴)

از شاخص‌ترین مواردی که در زندگی اسفندیار، به کرات قابل مشاهده است؛ وی با اصرار زیاد به دنبال تاج شاهی می‌باشد: «هنرنمایی‌های درخشانش، در جنگ‌ها او را بر آن می‌دارد که پیش از موعد، داوطلب پادشاهی بشود. البته خود گشتاسب، نخست این وعده را به او داده است، ولی او موضوع را جدی می‌گیرد و کار را به اصرار می‌کشد. چرا اصرار؟ نخست آن که اسفندیار لبریز است از نیروی درونی و جاه طلبی و غرور که از وضع خاص ممتاز او (پهلوان، شاهزاده، جوان، رویین تن) سرچشمه می‌گیرد. با داشتن این صفات، خود را برجسته‌ترین فرد زمان می‌داند و تصور می‌کند که از همه‌ی کی‌های گذشته برتر خواهد بود؛ پس شتاب دارد که برای نشان دادن شخصیت استثنایی خود، برای رسیدن به قلّه‌ی زندگی، به بزرگ‌ترین مقام دنیایی زمان، یعنی پادشاهی دست یابد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۲۸)

تنومندترین پهلوان در شاهنامه، رستم است، ولی قابل توجه است که اسفندیار، در مرحله اول جنگ، رستم را شکست می‌دهد. این مورد، می‌تواند از بزرگترین ویژگی‌های اسفندیار به شمار آید: «رستم و اسفندیار؛ نخست پیمان می‌کنند که دور از سپاه با یکدیگر در آویزند؛ و در کار نبرد، یاری از کس نپذیرند و سپس جنگ دراز آهنگی را آغاز می‌گیرند. در این پیکار، رستم و رخس به تیر اسفندیار، زخم‌های سنگین برمی‌دارند. رستم به نیرنگ، قول می‌دهد که فردا دست بسته با شاهزاده روانه‌ی دربار خواهد شد و بدین چاره از چنگ وی جان سالم به در می‌برد.» (سرامی، ۱۳۶۹: ۴۱)

شاید بتوان گفت که مهم ترین و بارزترین ویژگی اسفندیار، گذر از هفتخوان، برای آزادی خواهرانش از رویین دژ می باشد: «اسفندیار، علاوه بر جنگ های پهلوانانه ی خود، در چند نبرد که نیروهای غیر عادی حضور دارند؛ درگیر می شود و برای رهایی خواهرانش که در اسارت ارجاسب هستند، در هفت خان سفر خود به رویین دژ، با اژدهایی سهمگین و زن جادو روبرو می شود و زن جادو را اسیر می کند، اما او به صورت شیر در می آید و اسفندیار او را رها نمی کند تا چهره ی زشت خود را به وی بنمایاند و چون زن جادو خو را نشان می دهد، اسفندیار او را می کشد و سپس با سیمرغ در خان پنجم سفر خود، درگیر می شود و او را می کشد و پس از پیروزی های فراوان به ستیز با رستم روی می آورد که در نتیجه ی هدایت و یاری سیمرغ به رستم، اسفندیار شکست می خورد و کشته می شود.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۲۵۲)

جالب توجه است که مرگ اسفندیار نیز، با سایر پهلوانان، کاملاً متفاوت می باشد: «در داستان مرگ اسفندیار، دو موضوع در خور توجه است: یکی آن که مرگ او به یکی از گیاهان بستگی داشت و دیگر آن که از همه ی اعضای وی فقط یک عضو، از سلاح جنگ آسیب می دید.» (همان)

از جمله مسائلی که در زندگی اسفندیار، بیشتر نمود پیدا می کند، این است که وی فرزند خود، بهمن، را به رستم می سپارد: «اسفندیار، یادگار خود، بهمن، را به رستم می سپارد. او ندانم و آینده ی زندگیش را به مردی می سپارد که راه زندگیش را بست. اما او نه همان فرزند را، بلکه فرزندی را که شهیار آینده است، به رستم وا می گذارد. پس اسفندیار که جان بر سر پادشاهی نهاد، از کسی که خار راه سلطنت او بود؛ می خواهد تا پاسدار پادشاهی فرزندش باشد. بدین سان، او عشق و امید خود را به سلطنت، در دست های رستم می نهد تا آن را نگاه دارد، نه از این بیشتر چیزی دارد و نه از رستم دوست تر کسی. نگهداری زندگی دیگر خود را از کسی می خواهد که جان از وی گرفته است.» (مسکوب، ۱۳۸۵: ۹۶)

اما، وقتی که به دقت موضوع را می نگریم؛ سوالی برای ما پیش می آید و آن این است که اسفندیار چرا فرزندش را به رستم، که دشمن اش می باشد؛ می سپارد؟ جواب سوال را، استاد اسلامی ندوشن، این گونه فرموده اند: «آیا بدان معناست که نمی خواهد، پسرش همان سرنوشت بیابد که خود او یافته است؟ آیا می خواهد از این راه پدرش را تحقیر کند و از او انتقام بگیرد؛ به او بگوید که دربار تو شایستگی و امنیت کافی ندارد که پسر من در آن تربیت شود؟ و یا از این طریق می خواهد، ولیعهدی پسرش را به دست رستم تضمین کند؟ و یا همه ی اینها با هم؟ در هر حال اسفندیار با این تصمیم خود نشان می دهد که پدرش را بیشتر از رستم در خون خود مقصر می داند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۴۳)

## آشیل:

آشیل (Achilles) ریخت فرانسوی نام آخیلیس (به یونانی باستان  $\text{Αχιλλεύς}$ ) قهرمان اسطوره ای یونان در داستان نبرد تروا (troy) است. همه پیکر او به جز پاشنه پایش رویین بود و همین بخش تنش هم مرگ او را رقم زد. آشیل پسر پلیوس (پهلوان یونانی و از یاران هراکلس) و دریاپری به نام تتیس بود. زئوس (خدای خدایان اساطیر یونان و پدر اکثر خرده خدایان نسل جدید) قصد داشت خود با تتیس وصلت کند، اما با پیشگویی تایتان پرومتوس مبنی بر اینکه "پسر تتیس از پدر به نیروتر شود" او را به پلیوس پهلوان که مورد لطفش بود وا گذاشت.

## شخصیت های اسفندیار و آشیل

همان طوریکه قبلاً گفته شد اسفندیار در شاهنامه « فردوسی » و آشیل (اخیلوس) در ایلیاد « هومر » از جهت‌های مختلف قابل بررسی است؛ همانگونه که عمر آخیلوس یونانی همواره در کشمکش و جنگ و جدل می‌گذرد، عمر کوتاه اسفندیار هم در جنگ و لشکرکشی و کشمکش سپری می‌شود؛ هم‌چنین عمر کوتاه هردو (اسفندیار - آشیل) سرشار از پیروزی و درخشندگی است.

اسفندیار با وجودی که هم شاهزاده است و هم جهان پهلوان و چندان خوشبخت هم نیست در هوا و هوس پادشاهی ناکام به دست رستم جهان پهلوان کشته می‌شود و آشیل هم ناکام به دست « پاریس » به هلاکت می‌رسد.

مهرداد بهار در کتاب «از اسطوره تا تاریخ» می‌نویسد: «شخصیت آخیلوس در داستان ایلیاد، شخصیت اسفندیار شاهنامه فردوسی را به خاطر می‌آورد، همان گونه آخیلوس (آشیل) رویین تن و پهلوانی است جوان و در ضمن سخت عصبی و سخت خودخواه و سخت معصوم که درست می‌توان با اسفندیار قابل مقایسه دانست که او هم رویین تن است و هم چنان پهلوان بزرگ مملکت است، سخت خودخواه و عظمت طلب که می‌خواهد به پادشاهی برسد و عصبی است و تند خواست. اما اصول اخلاقی حاکم بر جامعه از جمله اطاعت پدر، را می‌پذیرد.» (بهار، ۱۳۸۱: ۲۴۲)

همچنان بهار در ادامه می‌افزاید: «کمکی که خدایان به پاریس می‌کند و تیری به او می‌دهد و تیر را راهبری می‌کنند به پشت پای آخیلوس، همان گونه در داستان «رستم و اسفندیار» این کار را سیمرغ می‌کند، و در واقع تیری را می‌سازد و هدایت می‌کند به چشم اسفندیار، اسفندیار می‌گوید: این تیری که تو زدی تیری است که سیمرغ زده است.» (همان: ۲۴۳)

از طرف دیگر رمز رویین تنی اسفندیار و آخیلوس نیز با هم شباهت دارند، آخیلوس پهلوان نامدار یونان را مادرش، ایزد بانوتتیس در کودکی در آب رود زیرزمینی استیکس شست و شو داد، که خاصیت آب این بود که هر کس و هر چیزی در آن می‌رفت، رویین تن می‌شد. اما پاشنه پای آخیلوس آسیب پذیر باقی می‌ماند و دلیلش هم این بود، هنگامی که آخیلوس را تتیس در آب فرو کرد، پاشنه پایش در دست او بود و آب به آن قسمت نرسید، لذا این نقطه آسیب پذیر باقی ماند. و رمز رویین اسفندیار موهبت بزرگی است که بنا به سنت مزد یسنا اسفندیار را در آبی مقدس می‌شوید تا رویین تن شود. اما اسفندیار بنا به ترسی غریزی و خطا کار، به هنگام فرورفتن در آب، چشمان خود را می‌بندد و آب به چشم هایش نمی‌رسد و زخم پذیر می‌ماند.» (فسایی، ۱۳۸۳: ۳۳)

## ویژگی‌های مشترک دو پهلوان (آخیلوس و اسفندیار):

### رویین تنی:

«رویین تن، کسی است که هیچ حربه‌ای بر او اثر ندارد. نیروهای مافوق طبیعی او را شکست‌ناپذیر کرده‌اند و فقط یک نقطه از بدن او رویینه نیست. یعنی یک نقطه‌ی ضعف و نقص (Flaw) دارد. مادر آشیل، تتیس که از ایزد بانوان بود، آشیل را در رودخانه‌ی استیکس (یا استوکس) که دور تا دور جهان مردگان را فرا گرفته است، فرو برد و آشیل رویین تن شد. نقطه‌ی ضعف و آسیب‌پذیری او در پاشنه‌ی پا بود. زیرا مادرش در هنگام غوطه دادن، پاشنه‌ی پای او را به دست گرفته بود. در جنگ های تروا، پاریس تیری بر پاشنه‌ی پای او زد و آشیل مرد.» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۸-۷۷)



«مادر آخیلوس، تئیس، که از ایزد بانوان بود، آخیلوس را در رودخانه‌ای استیکس یا (استوکس) که دور تا دور جهان مردگان را فرا گرفته است، فرو برد و آخیلوس رویین تن شد.» (همان: ۷۸)

و رویین تن بودن اسفندیار، در جای جای شاهنامه مدّ نظر بوده است؛ طوری که رستم خود را از ناحیه‌ی اسفندیار در خطر می‌بیند، به بالای کوه فرار می‌کند و می‌گوید که اسفندیار یلی رویین تن است:

چُنو از کمان تیر بگشاد شست  
همی تاخت بر گردش اسفندیار  
چو تیر از کف شاه رسته شدی  
برو تیر رستم نیامد به کار  
بگفت آن گهی رستم نامدار  
تن رخس از آن تیرها گشت سست  
چو مانده شد از کار رخس و سوار  
فرود آمد از رخس رستم چو باد  
همان رخس رخشان سوی خانه شد  
ز بالای رستم همی رفت خون  
تن رستم و رخس جنگی بخت  
نیامد برو تیر رستم به کار  
تن رستم از تیر خسته شدی  
فرو ماند رستم از آن کارزار  
که رویین تن است این یل اسفندیار  
نُبد باره و مرد جنگی درست  
یکی چاره سازید بیچاره وار  
سز نامور سوی بالای نهاد  
چنین با خداوند بیگانه شد  
شده شست و لرزان که بیستون

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۴: ۶-۸۵۵)

### تابع و پیرو دین نیاکان خود بودن:

در مورد متابعت و پیروی آخیلوس از دین نیاکان خود، در جای جای ایلپاد، شواهد فراوانی دیده می‌شود.

۱) زمانی که تیرهای خدایان، به لشکر آگامنون از طرف آپولون پرواز می‌کرد؛ در این هنگام، آخیلوس خطاب به مردم می‌گوید: «این خشم فراوان آپولون از کجاست؟ آیا چون از نذری تخلف شده است، به هم برآمده است یا به جهت آن که از قربانی صدگاو فروگذار شده، گله دارد. آنگاه می‌بینیم که آیا وی به بوی بریانی بره‌ها و بزهای بی‌عیب ما پاسخ می‌دهد و تفضل می‌کند که بلا را از ما بگرداند یا نه؟» (هومر، ۱۳۸۹: ۳۸)

۲) زمانی که با آگامنون، برسر تحویل کریزیس درگیری می‌شود و آتنه از طرف هرا برای فرونشاندن خشم وی می‌آید؛ آخیلوس به او پاسخ می‌دهد: «فرمانی که از سوی شما دو تن الهگان باشد؛ فرمانیست که باید پذیرفت، با همه خشمی که در دل جای داده باشم، این کار پسندیده‌تر است. هر که فرمان خدایان را بردارد، خدایان سخنش را می‌شنوند.» (هومر، ۱۳۸۹: ۴۳)

و در مورد متابعت اسفندیار نیز شواهدی به چشم می‌خورد که مهم‌ترین آن ترویج دین از طرف پدر، در سراسر کشور

بود:



درفشی بدو داد و گنج و سپاه  
هنوزت نشد گفت هنگام گاه  
بدو گفت پایت به زین اندرآ  
همه کشورانت به دین اندرآ

(فردوسی ، ۱۳۸۸:ج ۴:۷۷۸)

**مدیر و مدبّر بودن:** مدیریت آخیلوس و چاره‌اندیشی‌های وی در جمع مردم، همیشه طرفدار زیادی داشته است. تدبیر آخیلوس در زمان‌های جنگ بسیار کارساز بوده است:

وقتی که نه روز پیایی، تیرهای خدایان، به لشکرگاه آگاممنون، از طرف آپولون پرواز می‌کرد، در این هنگام، آخیلوس مردم را برای ارشاد جمع کرده می‌گوید: «ای زاده‌ی آتره، گمان دارم که به همین زودی ما از اندیشه‌ی خود بازگردیم و اگر بتوانیم از مرگ باز رهیم، از راهی که آمده‌ایم، برویم. جنگ و بلا که با هم فراز آمده‌اند، سرانجام کار مردم آخائی را می‌سازند. برویم از پیشگویی یا کاهنی یا از خوابگذاری جوّیا شویم، خواب نین پیام زئوس است، آن‌ها به ما خواهند گفت، این خشم فراوان آپولون از کجاست.» (هومر، ۱۳۸۹:۳۸۳) ۱۵ شهریور ۹۲

و در مورد مدیریت و چاره‌گری اسفندیار در شاهنامه، حرف و حدیث زیاد است:

وقتی که اسفندیار در سراسر کشور و خارج از کشور، آیین خود را ترویج کرد و به مقصود خود رسید؛ به پدر خود نامه نوشت و گفت:

فرشته فرستاده هم زی پدر  
جهان ویژه کردم به فرخدای  
کسی را به نیز از کسی بیم نه  
فروزنده گیتی به سان بهشت  
کله ای نامور شاه پیروزگر  
به کشور برافکنده سایه‌ی همای  
به گیتی کی بی‌زر و سیم نه  
جهان گشته آباد و هر جای کشت

(فردوسی ، ۱۳۸۸:همان: ۷۷۹)

### عصبانی و خشمگین بودن:

برای خشم آخیلوس، شواهد زیادی آمده است تا حدّی که خدایان، برای فرونشاندن خشم وی می‌آیند.

زمانی که بین آگاممنون و آخیلوس، بر سرتحویل کریزیس درگیری پیش می‌آید، آتنه بر آخیلوس ظاهر شده و می‌گوید: «من از آسمان فرود آمده‌ام تا خشم تو را فروشانم. می‌خواهی فرمان مرا ببری؟» هر چند که آتنه و هرا توانستند، خشم آخیلوس را بر علیه آگاممنون فروکش بکنند؛ با این همه بعد از رفتن الهگان، هومر می‌نویسد: «دوباره آخیلوس با سخنان ناروا، به زاده‌ی آتره خطاب کرد و خشم خود را سر داد.» (هومر، ۱۳۸۹: ۴۳)

و خشم اسفندیار، در میدان جنگ با ابیات زیادی مطرح شده است:

چو شیرِ ژیان بر لب آورد کف  
به دست اندرون گرزهی گاو چهر  
وز آتش همی در ننگجد به پوست  
برفتند گردان لشکر ز جای  
ز خنجر هوا چون ثریا شده است  
بگریید با گرزهی گاوسار  
ز قلب سپه گُرد سیصد بکشت

چو اسفندیار از میان دو صف  
همی گشت برسان گردان سپهر  
تو گفתי همه دشت بالای اوست  
خروش آمد و ناله‌ی کرنای  
تو گفתי ز خون دشت دریا شده است  
گران شد رکاب یل اسفندیار  
بیفشرد بر گرز پوлад مشت

(فردوسی ، ۱۳۸۸: همان: ۷۹۵)

### برتر بودن در جنگ و حریفی نداشتن:

#### دانشگاه زنجان

هر دو پهلوان، در میدان جنگ به صورت ویژه بیان شده‌اند حتی آلات جنگی آن‌ها نیز خاص بوده است.

در مورد آخیلوس، برتر بودن در حدی بود که حتی هومر که خدای خدایان بود، این فرد را در هنگام توصیف، کاملاً متمایز مطرح کرده است:

وقتی که لشکر یونان، آماده‌ی حمله به تروا بود؛ هومر تمامی گروه و طبقه‌های لشکریان را شرح می‌دهد و وقتی که به آخیلوس می‌رسد؛ می‌نویسد: «در میان مردم، برتر از همه کس، آژاکس (Ajax) از مردم تلامون (Telamonien) بود اما تا هنگامی که آخیلوس در میدان نبود، چه آخیلوس بسیار از او برتر بود؛ زیرا آخیلوس، فرزند بی‌اهمال پله، بهترین مردان بود و بهترین اسبان را می‌تاخت. اما اکنون، آخیلوس در میان کشتی‌های پشت خمیده‌ی خود، آرام گرفته بود و از آگاممنون، دل‌تنگی داشت و روی در کشیده بود و مردمش در روی شن‌زار ساحل، به کمان کشیدن و خشت و زوبین انداختن سرگرم بودند.» (هومر، ۱۳۸۹: ۷۹)

و برتر بودن اسفندیار در حدی است که حتی دشمنان و حسودان او نیز به این مسأله اقرار کرده‌اند:

ابا تو بسیچد همی کارزار  
همه سوی او در نهادند روی  
به شاهی همی بد پسندد تو را  
کند مر جهان را همه زبردست  
که او را به رزم اندرون نیست یار  
پذیره نیارد شدش آفتاب  
توبه دان کنون رای وفرمان توراست

بدان ای جهاندار کاسفندیار  
بسی لشکر آمد به نزدیک اوی  
برآن است اکنون که بندد تورا  
تو را گر به دست آورید و بیست  
تو دانی که آن است اسفندیار  
چنو حلقه کرد آن کمند بتاب  
من آنچه شنیدم بگفتمت راست

(فردوسی ، ۱۳۸۸: ج ۴: ۷۸۰)

## تفاوت‌های شخصیتی آخیلوس، نسبت به اسفندیار:

### چابک بودن پاهای آخیلوس:

سریع و چابک بودن پاهای آخیلوس، در جای جای کتاب ایلید، مطرح شده است. و تمام شواهد با عبارت «آخیلوس که پاهای چابک داشت» آغاز می‌شود:

زمانی که تیره‌های خدایان، به لشکر آگاممنون، از طرف آپولون پرواز می‌کرد و آخیلوس می‌خواست در آن انجمن سخن بگوید؛ هومر قبل از بیان سخنان آخیلوس می‌گوید: «آخیلوس با پاهای چابک برخاست و به ایشان چنین گفت: ...» (هومر، ۱۳۸۹: ۳۸)

۲- وقتی که کالکاس، پسر تستور، که از بهترین پیشگویان بود و می‌خواست به آخیلوس، سبب خشم آپولون، خدایگان کماندار تیر افکن را بیان کند؛ هومر قبل از بیان سخنان آخیلوس می‌گوید: «نگاه آخیلوس که پاهای چالاک داشت؛ به او پاسخ داد: ...» (هومر، ۱۳۸۹: ۳۹)

اما در مورد اسفندیار، شواهدی یافته نشد که آیا در یک عضو از اعضای بدن چابک بوده است یا نه؟

### مهارت داشتن آخیلوس در موسیقی:

وقتی که فرستادگان آگاممنون، برای نرم کردن دل آخیلوس، آمدند؛ تا کدورت وی و شاه را برطرف کنند، وی را در نواختن چنگ دیدند که درد دل خود را تسکین می‌داد: «زمانی که فرستادگان آگاممنون، یعنی اژاکس بزرگ، اولیس فرزانه، و دو پیام آور به نام‌های اوریبات (Eurybate) و هودیوس (Hodius)، برای نرم کردن دل پسر پله (آخیلوس) از کنار دریای خروشان گذشتند و با شوری بسیار، نام خدایی که دریا را در آغوش دارد، به زبان آوردند و از او خواستند که به آسانی در دل آخیلوس شکوهمند رخنه کند؛ چون نزدیک سرپرده‌ی فثیئوس (Phthiotes) رسیدند؛ آخیلوس شاهزاده را دیدند که درد خویش را با آهنگ مردانه‌ی چنگ خود فرو می‌نشاند. افسر وی زیبا و دارای آرایش بسیار و از سیم بود و آن را در تاراج شهر تب که به زور بازوی وی ویران شده بود، به دست آورده بود. با این چنگ درد خویش را فرو می‌نشاند و کارهای نمایان پهلوانان را می‌سرود. تنها پاتروکل در سرا پرده، نزدیک این جنگاور نشسته بود، سراپا خاموش بود و در انتظار آن بود که نواده‌ی ائاکوس (Eacus)، آواز خود را به پایان برساند.» (نک: هومر، ۱۳۸۹: ۳-۱۹۲)

### نرم و مهربان بودن آخیلوس، نسبت به مهمان:

آخیلوس، نسبت به مهمان بسیار نرم و مهربان بوده است. وقتی که نمایندگان آگاممنون، برای نرم کردن دل آخیلوس آمدند، آخیلوس از آن‌ها به شدت پذیرایی نمود و برای آن‌ها درود فرستاد: «وقتی که نمایندگان آگاممنون، برای نرم کردن دل آخیلوس به نزد وی رفتند، آخیلوس شگفت‌زده بلند شد و چنگ را بر زمین گذاشت و دست آن‌ها را گرفت و برای آن‌ها درود فرستاد و گفت: «شما را دوستانه می‌پذیرم و بی‌گمان برای کاری دشوار آمده‌اید. من بدون هیچ خشمی شما را می‌پذیرم و من شما را بیشتر از همه‌ی مردم آخائی دوستان دارم و به پاتروکل اشاره کرد که دوستگانی ژرف‌تر بیاور و برای آن‌ها بره و بز قربانی کن.» (هومر، ۱۳۸۹: ۴-۱۹۳)

اما اسفندیار، در خواندن رستم به میهمانی، که قرار بود، قبل از جنگیدن به خوردن می و خوردن گوشت بره و گور بپردازند، خلاف وعده عمل نمود:

سپهبد ز خوالیگران خواست خوان  
چونان خورده شد جام می را بخواست  
وز آن مردی خود همی کرد یاد  
چو دیری بر آمد نیامد کسی  
چو هنگامه‌ی خوردن اندر گذشت  
بخندید و گفت ای برادر تو خوان  
چو این است آیین اسفندیار  
بفرمای تا رخس را زین کنند  
شوم باز گویم به اسفندیار شگانه زبون  
که او کنار ما را گرفته است خوار

۱۳-۱۵ شهریور ۹۲ فارس لیرا  
(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۴: ۸۴۰)

### برتر بودن آخیلوس، از الهگان:

با توجه به این که در سرزمین یونان، تعدد خدایان وجود دارد، بعضی مواقع، آخیلوس از همین خدایان، به لحاظ دانایی، پیش می‌افتد و برتر می‌شود:

زمانی که بر سر تحویل کریزیس، بین آخیلوس و آگاممنون درگیری پیش می‌آید، آتنه، دختر زئوس، بر آخیلوس ظاهر می‌شود و آخیلوس روبه او می‌گوید: «ای دختر زئوس، آمده‌ای چه کنی؟ آمده‌ای که گستاخی آگاممنون پسر آتره را ببینی؟ بسیار خوب، آن را برای تو بیان می‌کنم و چنین خواهد شد. به زودی جانش را بر سر این گستاخی خواهد گذاشت.» (هومر، ۱۳۸۹: ۴۲)

تفاوت‌های شخصیتی اسفندیار، نسبت به آخیلوس:

### هراس نداشتن از مرگ:

اسفندیار، از مرگ هراسی ندارد و لشکریان خود را به نترسیدن از مرگ فرا می‌خواند. حتی معتقد است که اگر روزگار عوض بشود، هیچ چیز از مرگ در کارزار بهتر نیست:

نگر تا نترسید از مرگ و چیز  
وگر گشت خواهد همی روزگار  
شما از پس کشتگان منگرید  
نگر تا نبینید بگریختن  
سر نیزه‌ها را به رزم افکنید  
که کس بی زمانه نمرده است نیز  
چه نیکوتر از مرگ در کارزار  
مجویید فریاد و سر مشمرید  
نگر تا نترسید از آویختن  
زمانی بکشید و مردی کنید

(فردوسی ، ۱۳۸۸: ج ۴: ۷۷۳)

### اسیر وعده و وعید بودن:

اسفندیار، همیشه توسط پدرش وعده و وعید داده می‌شد، که مثلاً: اگر خواهرانت را از رویین دژ آزاد کنی، شاهی را به تو خواهم داد و یا از کشتن رستم پیروز برگردی، تخت شاهی از آن تو خواهد بود:

که چون باز گردم ازین رزمگاه      به اسفندیارم دهم تاج و گاه  
چنان چون پدر داد شاهی مرا      دهنم همچنان تاج شاهی و را  
سپه را همه پشوتن دهم      و را خست روی تاج بر سر نهم

(فردوسی ، ۱۳۸۸: ج ۴: ۷۷۳)

### محترمانه برخورد کردن با پدر و اطاعت از وی:

اسفندیار، با وجود این که همیشه مورد آزار پدر بود؛ تمام اوقات، با پدرش محترمانه برخورد می‌کرد و بنده‌وار در پیش او می‌ایستاد:

باستاد در پیش وی بنده فش      سرافکنده و دست برده به کش  
چوشاه جهان روی او را بدید      ز جان و جهانش برگزید  
بخندید و گفت ای یل اسفندیار      همی آرزو نایدت کارزار  
یل تیغ‌زن گفت فرمان تو راست      که تو شهریاری و ایران تو راست

(فردوسی ، ۱۳۸۸: همان: ۷۷۸)

### گذر از هفتخوان:

شاید بتوان گفت که از جمله‌ی مهم‌ترین ویژگی‌های اسفندیار، گذر از هفتخوان است، که در کم‌تر پهلوانی یافت می‌شود. و آن هفتخوان که گذر وی از هفت مرحله‌ی سخت و مهم است؛ که در شاهنامه با توضیح مفصل آمده است.

### سیاستمدار بودن:

در مورد سیاستمداری اسفندیار، می‌توان گفت که از موقعیت دشمن در رویین دژ، با خبر می‌شود؛ و به شکل بازرگانی وارد آن‌جا می‌شود:

تو ایدر شب و روز بیدار باش  
تن آن که شود بی‌گمان ارجمند  
چو بازارگانی درین دژشوم  
فراز آورم چاره از هردری  
تویی دیده‌بان و طلایه مباح  
سپه را ز دشمن نگهدارباش  
سزاوار شاهی و تخت بلند  
نگویم کسی را که من په‌لوم  
بخوانیم زهر دانشی دفتری  
زهر دانش سست مایه مباح

(فردوسی، ۱۳۸۸: ج ۴: ۱۲-۸۱۱)

### نتیجه گیری:

با بررسی تطبیقی شخصیت برجسته شاهنامه فردوسی- اسفندیار- با قهرمان پرآوازه ایلیاد هومر،- آشیل- می‌توان به این نتیجه رسید که با همه تفاوت‌هایی که در چند و چون دو شخصیت مذکور در شاهنامه و ایلیاد به چشم می‌خورد، نکات مشترکی را نمی‌توان انکار کرد. این نکات مشترک که وجه تاثیرپذیری فرهنگی را تقویت می‌کند عبارت‌اند: رویتن بودن آشیل و اسفندیار، تابع و پیرو دین نیاکان خود بودن، مدیر و مدبر بودن، عصبانی و خشمگین بودن، از پای درآمدن هر دو قهرمان به واسطه نیروی ماوراءالطبیعی و... در نتیجه می‌توان گفت که شخصیت آشیل در ایلیاد هومر و اسفندیار در شاهنامه فردوسی از مهمترین و بهترین شخصیت‌های داستان‌های حماسی و شگفت‌انگیز شناخته شده‌اند و از جمله پر ماجراترین شخصیت‌های افراد این دوشاهکار ادبی (شاهنامه- ایلیاد) به شمار می‌روند.

### منابع و مآخذ:

- اسلامی ندوشن، محمد علی، ۱۳۷۶، داستان داستان‌ها، آثار، چاپ ششم، تهران .
- \_\_\_\_\_، ۱۳۷۰، جام جهان بین، تهران: گلشن.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۹، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، مؤسسه ی دستان، چاپ پنجم، تهران .
- امین، سید حسن، ۱۳۸۹، فردوسی و شاهنامه، دایره المعارف ایران شناسی، چاپ اول، تهران .
- انوشه، حسن.، ۱۳۷۶، فرهنگ نامه ی ادب فارسی. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و انتشارات اسلامی . چاپ اول .بهار، مهرداد، ۱۳۸۱، از اسطوره تا تاریخ، نشر چشمه، چاپ سوم، تهران.
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۸۳، پیکرگردانی در اساطیر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، تهران.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، حماسه ی رستم و اسفندیار، جامی، چاپ چهارم، تهران .
- سرامی، قدمعلی، ۱۳۶۸، از رنگ گل تا رنج خار، علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران .
- شمیسا، سیروس، ۱۳۷۹، انواع ادبی، فردوس، چاپ هفتم، تهران .
- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۷، تاریخ ادبیات ایران، ۴ ج، ققنوس، چاپ شانزدهم، تهران .

- فردوسی ، ابوالقاسم ، ۱۳۸۸ ، شاهنامه‌ی فردوسی ، نسخه‌ی ژول مول، چاپ اول ، تهران .
- مبارک وامانی ، وحید ورستم ، ۱۳۸۳ ، دو خورشید رخشان ، فروزش ، چاپ اول ، تبریز .
- مرتضوی ، منوچهر ، ۱۳۸۵ ، فردوسی وشاهنامه ، توس ، چاپ سوم ، تهران .
- مسکوب ، شاهرخ ، ۱۳۸۵ ، مقدمه‌ی بر رستم واسفندیار ، علمی وفرهنگی ، چاپ هفتم ، تهران .
- ندا، طه، ۱۳۸۰، ادبیات تطبیقی، زهرا خسروی، تهران: فروزان.
- هومر، ۱۳۸۹، ایلیاد، ترجمه‌ی سعید نفیسی، پارمیس، چاپ اول، تهران.

